**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021023**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود یک سری پدیده‌هایی هستند که در دلالت الفاظ دخالت دارند، توجه به این پدیده‌ها در شناخت معنای موضوع له دخالت دارد، چون خیلی وقت‌ها یک معانی از لفظ فهمیده می‌شود ولی انسان نمی‌داند که این معانی از خود لفظ فهمیده می‌شود یا از اموری که در کنار لفظ هستند و در دلالت دخالت دارند، بلکه گاهی اوقات آدم تخیل می‌کند که از خود لفظ این معانی را درک کرده، وقتی بفهمد که یک نکات دیگری در کنار لفظ هم هستند که در افادۀ معنا دخالت دارند خیلی وقت‌ها ممکن است توجه داشته باشد که این به خاطر آن معانی جانبی هست که این معنا فهمیده می‌شود، خب حالا ما یک سری اموری را ذکر کردیم، مثلا حالا یک نمونه‌ای را عرض بکنم، بعضی از این عنوان‌ها را عرض می‌کنم، بحث انصراف هست، بحث القای خصوصیت هست، بحث تنقیح مناط هست، بحث سیاق هست، بحث اطلاق مقامی دلیل واحد هست، و همانجور اینجور بحث‌های مختلفی وجود دارد که اینها دخالت دارد در فهم معنا، مثلا یک مطلبی آقایان دارند من حالا طرح بحث می‌خواهم بکنم اینها هیچکدامشان نمی‌خواهم توضیح بدهم، در مورد مسکین و فقیر می‌گویند اذا افترقا اجتماع و اذا اجتماع افترقا، مسکین و فقیر اگر اینها کنار هم باشند معنایش فرق می‌کند، اگر با هم فاصله بگیرند معنایشان یکی می‌شود، این پدیده اصلا چی است؟ و آیا واقعا همچین پدیده‌ای داریم؟ این معنا را ما چجوری می‌خواهیم تفسیر بکنیم؟ و از اینجور مطالب هست. مثلا از این اذا اجتماع افترقا شبیه این این بحث هست که، حاج آقا در اسماء اوصاف، مثلا مثل مسلم، ماء اینها می‌گویند اینها برای جنس هستند، المسلم من سلم المسلم من یده و لسانه به معنای مرد مسلمان نیست، به معنای مطلق مسلمان هست، چه مرد باشد چه زن باشد، ولی می‌فرمایند اگر این مسلم در کنار مسلم قرار گرفت به معنای مرد مسلمان می‌شود، در کنار مسلمه قرار گرفتن این معنای این واژه را تغییر می‌دهند. اینها نیازمند تحلیل هستند که چطور می‌شود که یک واژه با کنار واژۀ دیگر قرار گرفتن معنایش تغییر می‌کند. یکی از بحث‌هایی که در شناخت معانی واژه‌ها خیلی دخالت دارد این بحث هست که آقایان گاهی اوقات می‌گویند معنای این واژه مثلا فلان چیز هست به قرینۀ مقابله با فلان شیء، قرینۀ تقابل، قرینۀ فهم معنا دانسته می‌شود، خب صحبت سر این است که آیا دو تا واژه‌ای که متقابل هستند اینها معنایشان عموم و خصوص مطلق نمی‌تواند باشد؟ حتما باید متباین باشند؟ اینها اموری هست که دخالت دارد در فهم واژه‌ها، و از اینجور نکاتی که در لابلای فرمایشات آقایان هست نیازمند به یک لیست بلند بالایی هست از اینها که ما این لیست‌ها را تهیه کنیم و من در فکرش هستم هنوز بحث‌هایی که سابق کردم را کامل نگاه نکردم، آن بحث‌ها را ببینم، ببینم بحث‌هایی که قبل کردم کدام یک از این بحث‌ها را عنوان کردند که چکیده و ماحصلش را در این جلسه بحث کنیم و اگر بحث‌های دیگری که در شکل‌گیری ظهورات دخالت دارند یا در فهم معنای لغات به آنها استناد شده که معنای این لغت چنین هست و این دلیل حالا چه، یعنی احتمال دخالتش در فهم معنا داده شده، اعم از اینکه واقعاً دخالت در فهم معنا داشته باشم یا دخالت در فهم معنا نداشته باشم. این یک سری از چیزها. یکی از نکاتی که در بحث‌ها هست تقدیر هست، تقدیر هم عرض کردم تقدیر لفظی داریم، تقدیر معنوی داریم، از مصادیق تقدیر معنوی بحث تضمین و اشراب هست، اینها عنوان‌هایی هست که ما باید در موردشان بحث کنیم و حقیقت این پدیده‌ها را روشن کنیم، چون اینها بسیار دخالت دارند در فهم ما، یعنی به دست آوردن معنای موضوع له از استعمال. یکی از بحث‌هایی که در آنجا دخالت دارد بحث تناسبات حکم و موضوع هست، نقش تناسبات حکم و موضوع، اصلا چی چی هست حقیقت این تناسبات حکم و موضوع، اینها بحث‌هایی هست که، یعنی دخالت دارد در این بحث‌ها، باید در موردشان گفت‌وگو کنیم. البته بعضی از این بحث‌ها را ما سابقا خب خیلی مفصل بحث کردیم، آن بحث‌هایی که هر مقدار بیشتر مفصل‌تر بحث کردیم در این بحث مختصرتر بحث می‌کنیم، بحث‌هایی که سابقا بحث نکردیم را سعی می‌کنیم بیشتر بهش بپردازیم و در موردشان گفت‌وگو کنیم.

یکی از بحث‌هایی که آقایان دارند بحث انصراف است، می‌گویند گاهی اوقات یک لفظی به حسب معنای لغوی و موضوع له عام است، ولی انصراف به یک معنای خاص پیدا می‌کنند. یک تعبیری هم در کلمات آقایان متکرر به کار می‌رود که انصراف منشائش کثرت استعمال هست نه کثرت وجود، یک همچین بحثی در کتاب‌های اصولی وجود دارد. ما تصورمان از انصراف اصلا این معنا نیست، اینها بحث‌های کثرت وجود و کثرت استعمال. کثرت استعمال به خصوص اصلاً بحثی نیست که در انصراف مطرح باشد حالا در مورد این مطلب توضیح می‌دهم. انصراف عمدتا برگرفته از بحث تناسبات حکم و موضوع هست و هیچ ارتباطی با بحث کثرت استعمال و اینها اصلا ندارد، در جلسۀ قبل اشاره کردم انصراف در مقابل دو تا پدیدۀ دیگر هست، یعنی دو جور مقایسه می‌شود انصراف، گاهی انصراف در مقابل اطلاق قرار داده می‌شود، گاهی اوقات انصراف در مقابل القای خصوصیت با تنقیح مناط قرار می‌گیرد و این تقابل یک مقداری معنای انصراف را تا حدود زیادی هم روشن می‌کند. ما در انصراف در مقابل اطلاق اشاره به مبنای مختار ما در اطلاق مناسب هست، ما در بحث اطلاق عرض کردیم در جایی که ما می‌گوییم الانسان عالم، مقدمات حکمت در چه مرحله‌ای نقش دارد؟ آیا مراد از انسان یک انسان خاصی هست؟ مثلا انسان یک صنف خاصی از انسان مراد هست؟ اگر احتمال بدهیم صنف خاصی از انسان مراد باشد اصالة الحقیقة اقتضاء می‌کند که انسان در خود معنای خودش به کار رفته باشد، استعمال انسان در صنف خاص یا مجاز است یا غلط، اگر علاقه و حسن طبع داشته باشد مجاز است، وگرنه غلط است، گاهی اوقات انسان در صنف خاصی استعمال می‌شود به برکت تقدیر یک عبارتی که اصطلاحا به آن مجاز در حذف می‌گویند. در مجاز در حذف هم اصالة الحقیقة یا اصالة عدم التقدیر اقتضاء می‌کند که مجاز در حذف نداشته باشیم. در جمله هم الانسان عالم گاهی اوقات مجاز در اسناد وجود دارد که انساد الحکم الی غیر من هو له هست، اصالة الحقیقة اقتضاء می‌کند که اسناد حقیقی باشد، پس در هیچ یک از این مراحل ما نیاز به مقدمات حکمت به خصوص مقدمۀ اصلی‌اش که در مقام بیان بودن هست نداریم، پس مقدمات حکمت برای چیست؟ ما به تبع حاج آقا عرض می‌کنیم که قضیۀ حملیه وضع شده است برای قضیۀ مهمله، الانسان عالم همین مقدار که بعضی از افراد انسان عالم باشند برای به کار بردن این جمله صحیح است، برای اینکه این قضیۀ مهمله تبدیل بشود به قضیۀ کلیه گاهی اوقات از سوره‌های لفظیه استفاده می‌شود، می‌گوییم کل انسان حیوان. گاهی این سوره‌های لفظیه وجود ندارد ولی سکوت به برکت در مقام بیان بودن متکلم دال بر عمومیت هست، در جایی که متکلم در مقام بیان سور قضیه هست و کمیت قضیه هست، اگر سکوت کند این سکوت دال عرفی بر عمومیت حکم در تمام افراد موضوع هست، این چکیدۀ مبنای ما در مقدمات.

**شاگرد:** اصلاح برای نسبت، بگوییم این نسبت کلی است

**استاد:** اصلاح برای این هست که بگوییم این نسبت کلیه است. یعنی همان مفادی که سور کلیه افاده می‌کند همان را مقدمات حکمت

**شاگرد:** در مفرد نمی‌شود؟

**استاد:** در مفرد اطلاق معنا ندارد، چون نیازی به اطلاق نداریم

**شاگرد:** مهمل بهش

**استاد:** نداریم، چیزی به نام مهمل ما آنجا نداریم.

**شاگرد:** چرا نداریم؟ یک بحثی را به کار می‌برم که اصلا توجه ندارم.

**استاد:** آنجا نمی‌شود، آنجا معنا ندارد، آنجا اصلا لفظ برای، این بحث مفصل را در جای خودش کردیم من الآن در مقام بحث آن چیز نیستم که آن بحث، نتیجۀ آن بحث را آنجا. آن را مفصل ما جلسات متعدد در بحث‌های آنجا این بحث را کردیم که مفاد اسم جنس چی است و آن بحث‌هایش. بنابراین نتیجۀ این بحث این می‌شود که ما همان چیزی که کل به دلالت وضعیۀ بر او دلالت می‌کند، وضعیۀ ایجابیه سکوت متکلم از ذکر قید به دلالت عرفیۀ سکوتیه با توجه به در مقام بیان بودن متکلم به آن معنا دال هست، این چکیدۀ عرض ما در این مطلب.

در مقابل این مطلب انصراف وجود دارد. انصراف گاهی اوقات ممکن است، انصراف مانع شکل‌گیری اطلاق می‌شود، خب ببینیم انصراف در کجا مانع شکل‌گیری اطلاق می‌شود؟ آیا انصراف باعث می‌شود که ما لفظ مثلا انسان را در صنف خاصی از انسان مجازا به کار ببریم، قرینۀ در بر مجاز در کلمه هست؟ چون عرض کردیم برای اینکه مقدمات حکمت شکل بگیرد ما نسبت به لفظ انسان باید اصالة الحقیقة که نافی مجاز در کلمه هست را اجرا کنیم. نسبت به اینکه قید محذوفی وجود ندارد اصالة الحقیقۀ نافی مجاز در حذف یا اصالة عدم التقدیر را اجرا کنیم. همینجور یک سری از این اصول‌های لفظیه هست که اینها باید اجرا بشود تا مرحلۀ بعد ما برسیم به اینکه مقدمات حکمت کلیت قضیه را اثبات کند. انصراف در کجای این مراحل قرار دارد و مانع شکل‌گیری اطلاق می‌شود؟ یک احتمال این هست که ما می‌گوییم انصراف سبب می‌شود که اصالة الحقیقۀ در مقابل مجاز در کلمه جاری نشود، یعنی ما انسان را ممکن است مجازا در انسان عالم به کار ببریم. خب این هست احیانا همینجور هست، یا اشباه الرجال و لا رجال، لا رجال به معنای چون مجازا مراد از رجال مردان مؤثر است، مردانی که مردانیت داشته باشد، حالا این یا مجازا مرد در مرد شجاع به کار رفته که شاید همینجور باشد، یا یک مرد حسابی، کلمۀ حسابی درش مقدر باشد، اینجوری. احیانا ممکن است اینجوری باشد که انصراف در مقابل مجاز در کلمه باشد یا در مقابل مجاز در حذف باشد، یا انصراف در قرینه باشد برای اینکه اسناد الی غیر من هو له داده بشود، مثلا لا رجال می‌گوییم اصلش این هست که هیچ رجالی اصلا موجود نیست، ولی این اسناد به اعتبار اینکه رجل قابل قبول و رجل به درد بخور وجود ندارد ما رجولیت را از خارج نفی می‌کنیم، این اسناد اسناد حقیقی نیست، اسناد اسناد مجازی است، در همۀ این مراحل ممکن است ما یک نوع تجوزی قائل بشویم و انصراف را شبیه آنها بدانیم. ولی من تصور می‌کنم که انصراف مربوط به این مراحل نیست دقیقا مربوط به همان مرحلۀ شکل‌گیری اطلاق است نه مراحل مقدماتی‌اش. یعنی در واقع این سکوتی که دال بر اطلاق هست در بعضی جاها دال بر اطلاق نیست، همان سکوت که دال بر عمومیت قضیه هست در بعضی جاها دال بر عمومیت قضیه نیست. توضیح ذلک اینکه عرف متعارف، خب ما می‌گوییم اگر یک شیءای مثلا الانسان عالم مراد از افرادی که عالم بودند بر آنها حمل می‌شود صنف خاصی از انسان باشد این را باید ذکر بشود، عرف بعضی چیزها را نیاز به ذکر می‌بیند. اگر ذکر نکنیم سکوت اقتضاء می‌کند که صنف خاصی اراده نشده باشد یعنی همۀ اصناف عالم هستند، همۀ افراد عالم هستند، حالا چه آن افرادی که مشمول حکم نیستند یک صنف خاصی باشند، احتمال ما می‌دهیم که مشمول حکم نباشند، صنف خاصی یا فرد خاصی، هر کدام از اینها باشد اینها نیاز به دال ایجابی هستند و چون این دال ایجابی در جمله وجود ندارد ما می‌فهمیم مراد عام است، این نکته در بعضی موارد وجود ندارد، آن موارد جایی هست که تناسبات حکم و موضوع در کنار کلام باشد، تناسبات حکم و موضوع خودشان گاهی اوقات منشأ می‌شود که سکوت دال بر یک حکم مقیدی باشد، ببینید حالا من یک مثال معروفی برای انصراف را بزنم آن را در این تطبیق کنم. آیۀ قرآن اقتضاء می‌کند که مریض لازم نیست روزه بگیرد در ماه رمضان، «فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ مَريضًا أَوْ عَلى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّامٍ أُخَرَ» حالا من این عبارت آیۀ شریفه را با یک عبارت منطقی عوض می‌کنم که تحلیل بحث را آنجا پیاده کنیم. ما این جمله داریم المریض لا یجب علیه الصوم فی شهر رمضان،‌این المریض تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که این حکم به جهت منّت بر مریض جعل شده باشد، یک حکم امتنانی باشد، مقام مقام امتنان است، این مقام امتنان گاهی اوقات اصلا بهش تصریح هم شده، کما اینکه در آیۀ شریفه بهش تصریح شده، «يُريدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُريدُ بِكُمُ الْعُسْرَ». گاهی اوقات به این تصریح نشده ولی اینکه مقام مقام امتنان است روشن است، مثل رفع عن امتی که اینکه اختصاص دارد به امت من کأنّ این یک ویژگی هست مربوط به این امت است و می‌خواهد امتیاز و ویژگی این امت و منتی که خداوند بر این امت قرار داده به برکت وجود حضرت پیامبر صلوات الله علیه را بیان کند، رفع عن امتی مقام مقام امتنان است، حالا آن بحث‌هایی که آیا امتنان بر آن من رفع عنه هست یا امتنان بر کل امت است آن بحث‌هایی هست که در تفاوت بین حدیث رفع معروف و حدیث رفع قلم باید مد نظر قرار داده بشود. علی ای تقدیر مقام امتنان یعنی ظهور حالی این کلام این هست که مقام، اوّلا خود مقام امتنان بودن گاهی اوقات به ظهور حالی است نه مقام امتنان بودن به تصریح، حالا چه مقام امتنان به مصرح باشد چه غیر مصرح اینکه حکم مجعول دقیقا مطابق این مقام امتنان باشد این یک ظهور کلام هست، ما ممکن است مقام مقام امتنان باشد ولی حکمی که اینجا جعل می‌شود عام باشد، در واقع آن مقام امتنان حکمت حکم باشد نه علت حکم، این امکان دارد. ولی ظهور عرفی در اینجاها این هست که آن مقام امتنان علت حکم است، یعنی حکم دقیقا بر طبق همان مقام امتنان است، اگر شارع مقدس در مقام امتنان اصلا نباشد، نیازمند کأنّ بیان هست، چون درک عرف از اینجور چیزها این است که این در مقام امتنان است، در جایی که در مقام امتنان بودن ملفوظ نیست اگر شارع در مقام امتنان نباشد و حکمش مربوط به مقام، یا در مقام امتنان باشد ولی حکم دقیقا مطابق مقام امتنان نباشد، یعنی مقام امتنان بودن حکمت جعل باشد نه علت جعل، اینها نیاز به قرینه دارد، نیاز به چیز اثباتی دارد، دال اثباتی دارد. سکوت متکلم از ذکر اینکه مقام مقام امتنان نیست یا حکم مطابق مقام امتنان نیست این سکوت اقتضاء می‌کند که کلام دقیقا بر طبق مقام امتنان باشد، یعنی به منزلۀ این هست که می‌خواهد، این سکوت یک نوع بفرمایید تقدیر کلام هست، حالا تقدیر لفظی، تقدیر معنوی، شاید تقدیر معنوی تلقی کنیم که مانع شکل‌گیری آن اطلاق می‌شود. به تعبیر دیگر ببینید عرض کردم که یک قضیه، حالا این را اجازه بدهید در مقایسۀ با حالا اجمالش را الآن عرض می‌کنم تفصیلش را در مقایسۀ بعدی عرض می‌کنم. ما عرض کردیم که ما یک قضیۀ ملفوظه داریم، یک قضیۀ معقوله داریم، در مرحلۀ، قضیۀ ملفوظه مراد ما قضیۀ ملفوظی هست که در ذهن انسان شکل می‌گیرد. آن قضیۀ ملفوظی که در ذهن انسان شکل می‌گیرد دال بر آن قضیۀ ملفوظه گاهی اوقات الفاظ مصرّح هست، گاهی اوقات الفاظ مقدر هست، آن الفاظ مقدر هم می‌توانند در شکل‌گیری آن قضیۀ ملفوظۀ ذهنیه دخالت داشته باشد، از آن قضیۀ ملفوظه به قضیۀ معقوله که ما می‌خواهیم برسیم گاهی اوقات در این مرحله یک چیزهایی دخالت پیدا می‌کند، اموری دخالت پیدا می‌کند، من تصورم این هست که انصراف در مرحلۀ تبدیل قضیۀ ملفوظۀ عقلیه، ملفوظۀ ذهنیه به قضیۀ معقوله دخالت دارد، حالا این را می‌خواهم بیشتر توضیح بدهم، این را در مقایسۀ بین انصراف و القای خصوصیت و تنقیح مناط می‌خواهم توضیح بدهم، ما در القای خصوصیت و تنقیح مناط صرفنظر از اینکه واژه‌های القای خصوصیت و تنقیح مناط به چه معنایی در کلمات قوم به کار می‌روند ما دو جور پدیده داریم، یک پدیده این هست که گاهی اوقات متکلم الفاظ را به کار می‌برد و مرادش از آن الفاظ مثال هست برای یک مفهوم بالاتر، و لا تقل لهما اف، مراد این هست که هیچ گونه توهینی به پدر و ماد جائز نیست حتی اف، اف به عنوان پایین‌ترین مرتبۀ توهین ذکر شده و الا خود اف اینجا خصوصیتی ندارد. گاهی اوقات به این شکل هست که یک فرد خفی‌ای را ذکر می‌کنند برای اینکه متکلم افهام کند که تمام افراد یک پدیده‌ای این حکم را دارند، توهین به جمیع مراتبه حکم ممنوعیت را دارد حتی اف، یک جور هست از باب مثال بودن.

یک جور دیگر این هست که آن فرد شایع‌تر قضیه را ذکر می‌کنند از باب اینکه خصوصیتی ندارد می‌گوییم رجل شک بین ثلاث و اربع، امام علیه السلام می‌فرماید فالیبن علی الاربع مثلا، چرا رجل را مثال زده؟ چون خود گوینده مرد بوده، در مورد خودش و هم صنف‌های خودش سؤال کرده، خودش هم خصوصیت نداشته، چون اصلا سؤال در مورد رجل خصوصیت نداشته، گفت مثلا رجلی، این حکم برایش اتفاق افتاده، این هم یک جور دیگر است. که امام علیه السلام اگر بفرماید ان شک رجل بین ثلاث و الاربع فالیبن علی الاربع، رجل از باب مثال هست، یا در آن مثال عرف از باب فرد خفی هست، آن قضیه‌ای را که متکلم می‌خواهد افهام کند اصلا عام است، قضیه‌ای که می‌خواهد افهام کند آن عام است. یک جور دیگر این هست که متکلم آن قضیه‌ای که می‌خواهد افهام کند عام نیست ولی عرف متعارف از عبارت یک معنای عام می‌فهمد مثلا بنده خدایی می‌آید می‌گوید که خدمت امام علیه السلام می‌گوید برادرم بیمار هست آیا باید روزه بگیرد یا نباید روزه بگیرد؟ سؤال اصلا عمومی نکرده سؤال خصوصی کرده، برادرم بیمار هست. ولی عرف می‌گوید برادر بودن اینجا خصوصیتی ندارد که، حکم عام است، حکم خصوصیتی در مورد این برادر نیست. و این دو مدل تفاوت‌های جوهری هم دارد در نحوۀ اطلاق‌گیری و امثال اینها، جایی که به اصطلاح، اصطلاحا آن قسم اوّل از سنخ اطلاق لفظی است، سنخ دوم از باب تعبیر می‌کنند قضیة الاحوال، قضای الاحوال، یک اصطلاح قدیمی بود که شاید از زمان ائمه علیهم السلام هم در کلمات آقایان هست که آیا قضای الاحوال دلالت بر عمومیت دارد یا ندارد؟ عنوان قضای

**شاگرد:** احوال یعنی حال متکلم؟

**استاد:** نه یک حال خاص، آیا قضیۀ احوال، قضیه یعنی مقتضی، ظاهرا مراد این است مقتضای حال خاص عمومیت هست؟ من تصور می‌کنم کلمۀ قضیة الاحوال که به کار می‌برند هل مقتضی الحال الخاص العمومیة یا فکر می‌کنم مراد از قضیة الحال اینجوری باشد.

**شاگرد:** فرمودید از اهل بیت پرسیدند؟

**استاد:** نه، در کلمات معاصرین ائمه هم هست، یعنی از ابوحنیفه، شافعی، از آنها هم در بحث‌ها، در مورد قضای الاحوال از بحث‌های اصولی خیلی قدیمی است که اصطلاحا، اصطلاح اصولی بعدی‌شان این هست می‌گویند ترک استفصال قرینۀ عموم است که بعدا این قضیه به این شکل بیان شده، ترک الاستفصال فی قضای الاحوال دال علی العموم، یک همچین تعبیری.

این بحث قضای الاحوال، ترک استفصال آن هم یک مدل بحث هست که ما حالا ترک استفصال آن را می‌خواهیم بگوییم نه اینکه متکلم سائل و مسئول از یک قضیۀ عام سؤال کردند، سؤال خاص است، جواب هم خاص است ولی عرف عمومیت می‌فهمد، حالا چجوری عمومیت می‌فهمد؟ آن بحث همین است که نحوۀ دلالت ترک استفصال بر عمومیت به چه شکل است، خب آنها یک مقوله‌ای هست که در جای خودش

**شاگرد:** قرینه در مقام ردع این فهم عرفی نباشد یعنی اصلا در مقام نباشد، چجوری؟

**استاد:** نه، من حالا در مقام بیان چیزش نیستم که چطور حجیتش را چجوری اثبات می‌کنم. می‌خواهم بگویم که اینها پدیده با هم فرق دارند حالا در جای خودش، اشارةً در این بحث هم اتفاقا از بحث‌هایی که باید بهش پرداخته بشود ولو قبلا مفصل این بحث‌ها را پرداختیم ولی در حد اشاره باید این بحث‌ها و نتیجۀ بحث‌ها را عرض بکنیم، برای اینکه ترک استفصال، برای اینکه ترک استیضاح، اینها عنوان‌هایی هست که در شکل‌گیری ظهورات دخولات دارد.

**شاگرد:** مفصلش را کجا بحث کردید؟

**استاد:** همان در ترک استیضاح، ما بحث ترک استیضاح را

**شاگرد:** اطلاق و تقیید

**استاد:** در اطلاق و تقیید ۵، ۶ جلسه، چندین بار بحث ترک استیضاح را بحث کردم. یک بار در اطلاق و تقیید بحث کردم، در مطلق و مقید نه، مجمل و مبیّن، ما چون غیر از مطلق و مقید، بحث مجمل و مبیّن هم مستقلا. در مجمل و مبین من مفصل بحث کردم به تناسب در بعضی بحث‌های دیگر هم به این بحث پرداختم مکمل‌هایش را در بحث‌های دیگر آوردم، ولی اصل بحث در بحث مجمل و مبین هست. غرضم این هست که ما دو تا پدیده داریم، یک پدیده انفهام العموم من الکلام است، انفهام. یک انفهام العموم من الکلام الموضوع للخصوص. یک جور است، یک جور هم تفهیم المتکلم العمومة من اللفظ، یکی تفهیم است، یکی انفهام است، این دو تا با همدیگر فرق دارد. انصراف شبیه آن تفهیم العموم است یعنی خود متکلم هم تفهیم می‌کند عموم را، انصراف مربوط به انفهام نیست، مربوط به تفهیم است، و آن حقیقت تفهیم به چه نحو است؟ این را حالا من فردا در موردش بیشتر توضیح می‌دهم، دیگر وقت گذشته این را عرض می‌کنم که بحث به چه شکلی هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد